

فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی

تألیف
دکتر محمدجعفر یاحقی



فرهنگ معاصر

فهرست نویسی پیش از انتشار

- سرشناسه: یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۲۶ -
عنوان و پدبذور: فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی / تألیف محمدجعفر یاحقی
مشخصات نشر: تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری: ۹۶۸ ص
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: ویراست‌های قبلی این کتاب تحت عنوان «فرهنگ اساطیر و اشارت داستانی در ادبیات فارسی» توسط پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با همکاری سروش انتشارات صدا و سیما منتشر شده است.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۹۲۷ - ۹۴۸؛ همچنین به صورت پانویس
عنوان دیگر: فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی
موضوع: سمبولیسم (ادبیات) -- واژه‌نامه‌ها
موضوع: اساطیر در ادبیات -- واژه‌نامه‌ها
موضوع: اساطیر ایرانی -- واژه‌نامه‌ها
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۵ ف ۲ ی / PIR ۳۳۲۱
رده‌بندی دیویی: ۸۰۳ / ۸
شماره کتابخانه ملی: ۴۷۷۳۸ - ۸۵ م
-



فرهنگ معاصر

شماره ۱۵۲، خیابان دانشگاه، تهران ۱۳۱۷۶۴۶۸

تلفن: ۶۶۶۵۱۶۲۲ - ۶۶۶۵۵۲۰ فاکس: ۶۶۶۱۷۰۱۸

E-mail: info@farhangmouseer.com

Website: www.farhangmouseer.com

فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی

تألیف: دکتر محمد جمفر یاحقی

ویراستار: محمد افتخاری

حروف نگاری، طراحی و چاپ:

واحد کامپیوتر و چاپ فرهنگ معاصر

چاپ سوم: ۱۳۸۹

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق این اثر متعلق به مؤسسه فرهنگ معاصر است و هر نوع استفاده
بازرگانی از این فرهنگ اعم از زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری و یا
تکثیر به هر صورت دیگر، کلاً و جزئاً، ممنوع و قابل تعقیب قانونی است.

مقدمه چاپ اول

وقتی فرهنگی استوار از مسیر پرتلاطم تاریخ پیروز برمی آید و تکانها و فراز و فرودهای بی شماری را از سر می گذرانند، هم بنا به اوضاع و احوال محیط و هم بسته به موقعیتهای فکری و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و جز آن، مواد و مصالحی از مسیر خویش برمی گیرد و پس از جذب و تحلیل، به صورتهای گوناگون در کلیت ساختمان خویش به کار می گیرد.

مبادی و سرچشمه های فرهنگ پیوسته ایران، از دیرباز، به باورها و داستانها و اسطوره هایی مربوط می شده که هر کدام مبین نیازی خاص و بازتاب آرزویی ملّی و جهت یافته بوده اند. بیشتر این داستانها پس از انطباق بر احوال تاریخی و باورها و معتقدات قومی، به طور کلی به هنگام سفر به آینده، تجربه های روزگاران را در خود جذب می کنند و با صورتی نوآیین و دوام پذیر، در هر وضعی به حیات تکاملی خویش ادامه می دهند.

افسانه و اسطوره به عنوان جلوه هایی از فرهنگ، با خلاقیت قومی رابطه ای مستقیم دارند و مراد از این خلاقیت، در اینجا چیزی در حدود نوعی آفرینش هنری است. شاید نادرست نباشد اگر بگوییم اسطوره و هنر دو روی یک سکه اند و در خاستگاه و هدف، مشترک. آنچه این دو را از هم جدا می کند، یکی نحوه ارائه و به اصطلاح ظرف بیان آن دو است و دیگر اینکه پدیده آورنده اسطوره، خلاقیت وجدان جمعی است و عامل پیدایی اثر هنری، آفرینش فردی؛ حال آنکه در غایت و هدف، هر دو، به جامعه و فرهنگ تعلق دارند. هنر و افسانه، هر دو، در موقعیتی متولد می شوند که ذهن هنرمند و افسانه پرداز آزادانه بتواند حرکت کند و قیدها و محدودیتهایی — از هر نوع — آن را از جریان طبیعی خویش منحرف نسازد. به عبارت دیگر، در وضع خفقان و سانسور و تضییقات عقیدتی، یا یکباره می پژمرد و یا در پوشش سنگینی از پیچیدگی و ابهام، با خلق صورتهای مناسب حال، به حیات معترض خود ادامه می دهد.

سرگذشت تاریخی و فرهنگی ملت ما که همواره در استبداد و خفقان به سر برده و کمتر توانسته در هوای سالم آزادی نفس بکشد بسیار غمبار و عبرت‌انگیز است. روزگار درازی بر او گذشته که در لحظه‌های آن توانسته است ابعاد مختلف زندگی را تجربه کند و از هر تجربه، چیزی برگرد و برگنجینه پربار خویش بیفزاید و احیاناً در برابر هر تجربه، متناسب با آن، عکس‌العملی در خور از خویش نشان دهد. موارد این برخورد با واقعیتهای ملموس و گاه تلخ و غمبار، دوره‌های باروری است که مردم این سرزمین در گذر از مراحل اسطوره و حماسه و تاریخ، هویت خویش را ساخته و حاصل این ساختن و سوختن را در لابه‌لای افسانه‌ها و اشارات و حماسه‌های دلپذیر ماندگار کرده است. از این گذرگاه است که فرهنگ توانمند آن به شوربختی و استبداد و قحط و مسکنت فکری از یک سو، و به سور و سرور و سفیدبختی — که کمتر به خود دیده — از سوی دیگر، پاسخ گفته است. به دیگر سخن، قومی حاصل تجارب تاریخی و فرهنگی خویش را، که به منزله ثمره حیات بارور او در برخورد با واقعیتهای عینی روزگاران گذشته بوده، در لابه‌لای اشاره‌ها و نمادها، گاه سربسته و رمزوار و گاه پوست‌باز کرده و آشکارا، بیرون ریخته است. البته بر صاحب‌دلان است که خود در این میان راز این شکایتها را از دل آن حکایتها بشنوند و بدانند که، به قول آن شوریده تبریز «هر قصه را مغزی هست. قصه را جهت آن مغز آوردند بزرگان، نه از بهر دفع ملالت. به صورت حکایت برای آن آورده‌اند تا آن غرض در آن بنمایند»^۱.

آنان که دل دارند و به گوشتی جان زبان اسطوره‌ها و قصه‌ها را می‌شنوند، چشم دل به تماشای آن «غرض» نیز می‌دوزند و از چند و چون پوسته در می‌گذرند. این برهیز از صراحت و پیچیدن مقصود در لابه‌لای حکایت، خود گشاینده این رمز است که روزگار سیاهی بر نیاکان ما گذشته و آنها را ناگزیر کرده است که رنج گران خویش را این گونه در پرده اشارت به تصویر بکشانند. بگذریم که لطف هنری و جاذبه تجارب آدمی، خود به خود نیز از صراحت برهیز دارد و بر آن است که جوینده را پس از تأملی کوتاه، به دیار معنی رهنمون شود تا خود راه را بیابد و فراز و فرود آن را بشناسد.

زمینه مستعد این فرهنگ — که بن‌بست تاریخی و اجتماعی واپسین سالهای فرمانروایی ساسانی را بر نتافت — در برخورد با سرچشمه‌های معنویت اسلام بارور شد و با وسعت نظری در خور بینش نوین، با منابع بی‌شماری از قصص و روایات روبه‌رو

۱. شمس تبریزی، مقالات شمس تبریزی، به تصحیح احمد خوشنویس، ص ۳۰۷

گردید که بعدها در عرصه تفاسیر قرآن کریم و پهنه عرفان و فلسفه و ادبیات رنگارنگ و اجتماعی فارسی ظهور کرد. از آن پس، ما با قومی سروکار داشتیم که هویت معنوی و بیکرانگی روح خویش را در اسلام بازیافته و سرچشمه‌های زاینده آن را پرشورتر از موارث نیاکان خود، از سر ایمان پاس داشته است و گزافه نیست اگر بگوییم با تکیه بر این ارزشهای نوین، هویتی تازه نیز پیدا کرده است. اینجا است که مرز مشخصی وجود ندارد که بتواند به طور قطع و یقین، اسطوره‌ها و روایات ایرانی را از قصص و اندیشه‌های اسلامی کاملاً جدا کند. در فرهنگ ایران، از بخت نیک، چنان حُسن ترکیبی پدید آمده که فی‌المثل در برخی از کتابها، روایات مربوط به گیومرث و آدم، زردشت و ابراهیم، جمشید و سلیمان، کیکاووس و نمرود، ذوالقرنین و اسکندر و ... آنچنان به هم درآمیخته‌اند که جدا کردن یکی از دیگری به آسانی میسر نیست و این خود مبحثی است مستقل و زینده تحقیقی مفصل.

تمامی این مایه‌های داستانی، چه آنها که از دوردست روشنی اسطوره‌ها به تدریج مایه گرفته‌اند و چه آنها که در دهلیز تنگ تاریخ، شتابزده تکوین یافته‌اند، بر پرده شفاف ادبیات دیرینه سالی پارسی جان گرفته و با عبور از مراحل تاریخی خویش و در دامن ادبیات امروز به عرصه نقادی هنر نیز گام نهاده‌اند. اینک جوینده‌ای که از پس قرون به این پهنه پُرنگار فرو می‌نگرد، تا همه این چشم‌اندازها را به کمال نبیند و راز آن اشارات اَبْلَغ مِنَ التَّصْرِیح را نگشاید و به اصطلاح، به نقد اندیشه قومیت خویش نپردازد، آثار برجسته آن در کام ذوقش مزه نخواهد کرد. بدیهی است، به هیچ وجه نمی‌توان انتظار داشت که نه تنها جوینده متفطن، بلکه پژوهنده متخصص، بر همه زمینه‌ها، اعم از جهات اساطیری و اشاره‌های حماسی و عامیانه و حتی حکایاتی که جنبه نیمه‌تاریخی دارند، احاطه کامل داشته باشد زیرا در این صورت، دست کم باید از این جهت به اندازه همه شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان در طول تاریخ به راز اشارات داستانی وقوف یابد و این تکلیف سنگینی است که فرهنگ حاضر نیز مدعی برآوردن آن، به طور کامل نیست.

این کتاب بر آن است تا به شیوه‌ای تحقیقی، و مستند به منابع و مدارک مربوط، نشان دهد که اولاً فرهنگ و شعر و ادب فارسی، در ورای اشارات و تلمیحات و رموز و مظاهر گوناگون، بر چه پشتوانه سرشاری از اندیشه و ادراک تکیه دارد؛ ثانیاً روشن کند که درک ابعاد هنری و غنای فرهنگی آن، بدون اطلاع از این اشارات و کنایه‌ها و اسرار و رموز ممکن نیست و به عنوان وظیفه نهایی خویش، دانشجویان، معلمان و پژوهندگان ادب فارسی را در دست یافتن به این دقایق و گشودن برخی مشکلات، که در این رهگذر،

خاصه هنگام رجوع به متون مختلف، رخ می‌نماید یاری دهد. فی‌المثل، وقتی به ابیاتی از این قبیل:

سپ تار است و رو وادی این در پیش آتش طور کجا موعده دیدار کجا
(حافظ)

اگر چه آتش نمرود دارد خشم در ساغر ولی از خوردنش در دل بهاری می‌شود پیدا
(صائب)

صفای سعادت نیل شارد دست موسی را بناگوش تو سازد تازه ایمان تجلی را
(صائب)

خیال می‌کردیم

بدون حاشیه هستیم

خیال می‌کردیم

میان متن اساطیری تشنج ریاس

شناوریم

و چند تازیۀ غفلت حضور هستی ماست. (سهراب پیری)

برخورد می‌کنند اما جهات داستانی آن را نمی‌دانند و در نتیجه از درک اشارات لطیف گوینده عاجز می‌مانند. به این کتاب، به مدخلهای «وادی ایمن»، «آتش طور»، «آتش نمرود»، «موسی»، «تجلی»، «ریاس» و «ریواس» رجوع کنند و وسعت اندیشه و غنای فرهنگی و اوج هنری ابیات را دریابند و در نتیجه، از ارزش انسانی و لطف تعبیری که در برخی از آنها نهفته است بیشتر لذت ببرند. در جهت ادای چنین وظیفه‌ای بوده است که خود را گرفتار تعاریف متعدد و تفکیک مرز اسطوره از حماسه و تاریخ و داستان‌واره و حتی قصص عامیانه نکرده‌ام و یا به فرهنگ اعلام و اشخاص اکتفا ننموده‌ام بلکه هر عنوان و مطلبی را که به نوعی مظهر (نماد) و نمودار مفهوم و اندیشه‌ای افسانه‌ای بوده و احیاناً جنبه تلمیح و اساطیری یا داستانی یافته و یا حکایتگر از رسمی کهن بوده، هر وقت گمان برده‌ام که به گونه‌ای، کم یا زیاد، در ادب و فرهنگ فارسی به کار رفته — خواه برای آن شاهده‌ی یافته باشم خواه نیافته باشم — به صورت عنوانی مستقل مورد بحث قرار داده و با تکیه بر منابع مربوط، مقاله‌ای (مدخلی) کوتاه در آن باب پرداخته‌ام و در بسیاری موارد پس از اشاره به مفهوم و معنی خاص آن در ادبیات، شواهدی اندک یا بسیار به

عنوان نمونه از متون معتبر فارسی نقل کرده‌ام و در ذیل هر مدخل، منابع تکمیلی آن مبحث را که در متن ذکر نشده‌اند، به منظور تتمیم فایده، افزوده‌ام تا پژوهندگانی که بخواهند دربارهٔ مطلب مورد نظر جست و جو و تحقیق بیشتری بکنند از ثمرهٔ مطالعات مؤلف بی‌بهره نمانند.

با توجه به زمینه گسترده‌ای که گستاخانه مورد ادعای این کتاب است، صفحاتی بدین خوارمایگی، به هیچ وجه نه کامل تواند بود نه کافی، و نه حتی مدعی توان شد که عاری از خامی و شتاب کاری است اما به قول دای‌دون: «اگر می‌بایست چندان تأمل می‌کردم که خامیهای کارم همه پخته و کاستیهای آن همه برطرف گردد، نگارش این کتاب هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسید».

آنچه به اجمال و به مصداق: ما لَا يُذْرِكُ كَلَّهَ لَا يُتْرَكُ كَلَّهَ، در این فرهنگ فراهم آمده، تمامی آن چیزی نیست که می‌بایست فراهم می‌آمد اما به منزلهٔ گشودن دریچه‌ای تواند بود به جهانی ناپیدا کرانه که می‌توان در زرفای آن گام نهاد و از آن معبر، به سرزمینهای ناشناخته و گنجینه‌های نهفتهٔ دیگری دست یافت که کمترینش بی بردن به انسجامی فرهنگی و رسیدن به سرچشمه‌های معنوی است که بیش از هر چیز، رخسارهٔ رنگ‌پریدهٔ مردمی را در آینهٔ زنگارزدودهٔ ادبیات نشان می‌دهد که تاریخ ستم‌سیرت ما کوشیده است حقیقت آن را در تَلَّوْ کاذب اشرافیتی دروغین، از دیده‌ها پنهان کند.

فرهنگ حاضر تمامی چیزی هم نیست که می‌توانسته‌ام فراهم بیاورم بلکه فشردهٔ مطالب و یادداشتهایی است که بالقوه امکان تفصیل بیشتر داشته‌اند. علاوه بر اینکه، در بسیاری موارد، ساختمان مطلب و فهرست منابع خود دلیل این مدعا است، هم‌زمان با مراحل تدوین، به عنوان نمونه، دو مدخل از کتاب حاضر، یعنی «بار امانت» و «بهرام»، با تفصیل بیشتر، به ترتیب در نشریهٔ خط سبز (اردیبهشت ۱۳۸۵، ص ۸ به بعد) و مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی مشهد (پاییز ۱۳۵۷، ص ۴۲۷ به بعد) انتشار یافتند که نشان می‌دهد دیگر مقاله‌ها نیز تا کجا قابل بسط و گسترش توانند بود. بدیهی است بقیهٔ کار، اگر لزومی دیده شود، می‌ماند بر عهدهٔ آینده و آیندگان، تا چه بینند و چگونه بنگرند و چه کنند.

کتاب حاضر که نزدیک به پنج سال عمر گرانمایه در آن صرف شد (سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹) در سَرَّاء و سَرَّاء و شدت و زخا، هم و غم صاحب این قلم را به خود مصروف داشت. روزها همزاتوی گرد و غبار کتابخانه بود و شبها همدم یاران خاموش، و صداها تاب و رساله را با حوصله از نظر گذراند و دهها دیوان و کتاب شعر را به آهستگی در

مطالعه گرفت. حاصل این تلاش شب و روز، فراهم آمدن هزارها برگه و یادداشت بود که تنها تنظیم و تدوین آنها ماهها زمان گرفت. و با آنکه تیش انقلاب و اسطوره سازی مردم، با گسترش فرهنگ اساطیر به کوچه ها، او را نیز همچون همگان، مدتی بی قرار به عرصه خونین خیابانها کشانید و با گاز اشک آور و رگبار مرگ دمساز کرد اما در فردای انقلاب، با سیکالی، دوباره به پهنای کار باز شد و با عشق به زبان فارسی و فارسی زبان، به ادامه کار دل بست و به امید خدمتی ناچیز به فرهنگ و معارف این مرز و بوم، دیده از پشت پای خجالت برداشت و برگ سبز تحفه خویش را نیز به امید قبول، به آستان بیکرانه این ملت اسطوره ساز تقدیم داشت. اگر این خدمت ناچیز در پیشگاه آنان عَر قبول یابد و بتواند جای خالی چنین اثری را در زبان فارسی پر کند، او تمامی کوشش خویش را مأجور یافته، خدای را بر چنین انجامی خیر سیاس خواهد گفت.



از روزی که قلم از تدوین این اوراق فرو گذاشتم، بیشتر از ده سال می گذرد. در این فاصله، کتاب در نوبت چاپ بود و در عمل، به دور از دسترس من. اگر امروز که رخصت انتشار یافته است بخوام صفحات آن را یک بار دیگر از نظر بگذرانم و یادداشتهای این ده سال تجربه و مطالعه را بر آن بیفزایم و یا حتی ویرایش و پیرایشی دوباره در آن روا دارم، بیم آن می رود که هرگز این کتاب به پایان و سامانی دیگر نرسد. امید چنان دارم که نکته بینان، این «وجود ناقص» را به عین رضا، به از «عدم حیرت» بنگرند و نویسنده را در رفع کاستیها و نادرستیهای آن یاری دهند.

در پایان، به حکم وظیفه، سپاس از استاد دکتر غلامحسین یوسفی را بر خود لازم می دانم، که اگر تشویقها و پایمردیهای آن عزیز، از همان قدم اول نبود و اگر از سلامتی و صبوری خویش مایه نمی گذاشت چنین کتابی یا نبود و یا اگر بود سرانجامی دیگر داشت. خدایش به سلامت دارد که سلامت کارم را بدو مدیونم.

محمدجعفر یاحقی

شهریور ۱۳۶۸

چگونگی تألیف مقالات (مدخلها) و تعیین عنوانها

در این فرهنگ که به صورت الفبایی عرضه می‌شود، عنوانها و موضوعات، بیشتر بر اساس رابطه آنها با قلمرو فرهنگ و ادبیات فارسی بعد از اسلام مطرح شده‌اند. گذشته از این، با تکیه بر اصول تحقیق، تا حد ممکن از بحثهای خشک و بی‌روح لغوی و مسائل جنبی پرهیز کرده و کوشیده‌ام در تمام مقالات (مدخلها) لُب مطلب توأم با لطف بیان روی کاغذ بیاید.

بر روی هم، در تألیف مقالات (مدخلها) نکات بسیاری مورد توجه بوده‌اند که آگاهی از پاره‌ای از آنها برای خواننده خالی از فایده نیست:

الف) از میان صورتهای متفاوت یک عنوان، مدخل اصلی ذیل مشهورترین عنوان آمده و گونه‌های دیگر به آن ارجاع داده شده‌اند، مثلاً:

مَنگ (مدخل اصلی)

بَنگ ← مَنگ

و یا:

شاهین (مدخل اصلی)

عقاب ← شاهین

ب) برخی از مدخلهای اصلی، عنوانهای نیمه مستقل و فرعی نیز داشته‌اند که همگی به مدخل اصلی ارجاع داده شده‌اند، از جمله:

نوح (مدخل اصلی)

کشتی نوح ← نوح

طوفان نوح ← نوح

ج) چون فرهنگ حاضر، به فرهنگ ایران و ادبیات فارسی مربوط است، به جای آنکه صورتهای کهن و متروک عنوانها و نامها مورد توجه قرار گیرند (به ویژه در نامها و عنوانهای ایرانی) هر مدخل ذیل صورت مأنوس آن در زبان فارسی آمده و ضمن توجه به اصول تحقیق، بیشتر، روایات و منابعی مورد

توجه واقع شده‌اند که با همین صورت مأنوس در ارتباط بوده‌اند، مانند:

ضحاک (مدخل اصلی)

آژی دهاک ← ضحاک

و یا:

پرومته (مدخل اصلی)

پرومئوس ← پرومته

د) عنوانهایی که در فارسی به صورت ترکیب و یا معطوف به یکدیگر مشهورند، اصل

قرار گرفته‌اند و جزء دوم به جزء اول ارجاع داده شده است، مثلاً:

هابیل و قابیل (مدخل اصلی)

قابیل ← هابیل و قابیل

و یا:

جابلقا و جابلسا (مدخل اصلی)

جابلسا ← جابلقا و جابلسا

و نیز:

لیلی و مجنون (مدخل اصلی)

مجنون ← لیلی و مجنون

ه) موارد مشابه از فرهنگ ایرانی و اسلامی ذیل یکی از دو عنوانی آمده که مشهورتر

بوده و عنوان دیگر به آن ارجاع داده شده است، مثلاً:

روان (مدخل اصلی)

روح ← روان

و یا:

رستاخیز (مدخل اصلی)

قیامت ← رستاخیز

و) شواهد مربوط، فقط از نظر ارتباط با موضوع مورد بحث آورده شده‌اند، وگرنه جا

داشت که از جهات بسیار، از جمله جهت هنری و شعری و مضمون‌آفرینی و

صُور خیال و مفاهیم انسانی نیز جداگانه دسته‌بندی شوند و مورد توجه قرار

گیرند.

ز) کوشش شده است که در تمام کتاب از شیوهٔ املای واحدی پیروی شود و به این

منظور، تنوع شیوه‌های املائی مأخذ نادیده گرفته شده‌اند.

ح) برخی روایات، به ویژه مطالبی که پیرامون قصص اسلامی آمده‌اند، طبعاً با مذاق منابع اهل سنت، که کهنه‌ترند و بیشتر پژوهندگان با آن سروکار پیدا می‌کنند، انطباق یافته است. حقیقت این است که نویسندگان، بی‌طرفی و حقیقت‌پژوهی را تا آنجا که توانسته، بر هر چیز مقدم داشته است.

ط) در متن مدخلها، هرگاه از عنوان مدخلی دیگر، به مناسبت یاد شده، با علامت ستاره (*) مشخص شده است تا خواننده جهت اطلاع، به همان مدخل در فرهنگ حاضر رجوع کند. به عبارت دیگر، علامت ستاره در بالای هر عنوان، نشان‌دهنده این است که آن عنوان، خود، به صورت مدخل در این فرهنگ آمده است.

ی) تلفظ عنوانهایی که دارای تلفظهای مختلف یا نامأنوس‌اند و گمان رفته است که آوردن ضبط آنها لازم و مفید باشد، با الفبای آوانگاری در متن معین شده است. در آوانگاری واژه‌های فارسی و برخی عناوین، از الفبای قراردادی دایرةالمعارف مختصر اسلام (*Shorter Encyclopedia of Islam*) استفاده کرده‌ام. ک) معادل انگلیسی بسیاری از مدخلها، به ویژه آنها که با فرهنگ غربی ارتباط دارند، میان دو خط مورّب (//) داده شده‌اند تا کسانی که می‌خواهند مدخل مورد نظر را در منابع غربی جست و جو کنند، با دشواری مواجه نشوند.

پانوشتها و منابع و مراجع

در این کتاب، به شیوه دایرةالمعارفهای معتبر، از آوردن پانوشت خودداری شده است و تمام مطالب توضیحی و منابع و مراجع لازم، در متن مدخلها آمده‌اند. تلفظ واژه‌هایی که گمان کرده‌ام برای خواننده متوسط مفید خواهند بود و همچنین اسامی خارجی، با حروف لاتین در برابر آنها قید شده‌اند.

در تدوین مقالات (مدخلها) در درجه اول بر اسناد کهن و معتبر تکیه کرده‌ام و بعد به تحقیقات اهل فن از معاصران. آنچه با عنوان منابع، تقریباً در پایان هر مدخل آمده، فهرستی است از منابع و مراجعی که در متن مدخل به آنها اشاره نشده است اما برای تدوین آن مدخل، بسیاری از آنها به ترتیب قدمت و اعتبار، مورد نظر واقع شده‌اند. این منابع، سوای مراجع عام و یا دواوینی هستند که معمولاً در چنین تحقیقی پیش روی

پژوهنده قرار می‌گیرند و می‌توانند برای کسانی که در جست و جوی آگاهی بیشتر دربارهٔ مدخل مورد نظر هستند سودمند باشند.

دربارهٔ منابع، به این چند نکتهٔ کلی اشاره می‌شود:

(الف) برای کتابهای مشهور، که غالباً مورد مراجعه بوده‌اند، نشانه‌های اختصاری و گاه صورتهای «کوتاه‌نوشت» در نظر گرفته‌ام. مشخصات کامل این گونه منابع را باید در «فهرست منابع و مراجع»، در ابتدای کتاب، جست و جو کرد.

(ب) در مورد مقالاتی که در مجموعه‌ها و مجلات آمده‌اند، نخست نام نویسنده ذکر شده و پس از یک ویرگول، عنوان مقاله داخل گیومه آمده و بعد، نام منبع با حروف ایرانیکی معرفی شده و پس از یک ویرگول، تاریخ انتشار و در انتها پس از دو نقطه (: شمارهٔ مجله یا نشریه و شمارهٔ صفحه‌ای که مقاله در آن آمده، قید شده‌است.

(ج) نام برخی مجلات و نشریات که طولانی بوده‌اند، برای رعایت اختصار، با حروف اختصاری (سرواژه) معرفی شده‌اند. نام کامل و مشخصات آنها را در «نشانه‌های اختصاری» و «فهرست نشریات» می‌توان جست و جو کرد.

(د) هرگاه نام فرهنگ یا دایرةالمعارفی بدون ذکر شمارهٔ صفحه آمده باشد مراد این است که باید به کتاب مزبور، در ذیل همان عنوان مورد بحث، در ترتیب الفبایی خود، مراجعه کرد و هر جا که مطلب منظور، ذیل عنوان دیگری آمده باشد، این عنوان پس از نام کتاب قید شده‌است.

(ه) ارجاع به فرهنگهایی که ترتیب متعارف الفبایی ندارند، مانند جهانگیری و لغت فارس، با ذکر شمارهٔ صفحه صورت گرفته‌است.

(و) هر جا نام شاعر، به دنبال ابیات، به همراه عدد آمده (مثلاً: عطار: ۱۲۸)، دیوان یا کلیات اشعار شاعر مراد است اما هرگاه ابیاتی از کتابهای دیگر او، غیر از دیوان، نقل شده‌اند، با نام همان کتاب مشخص شده‌اند (مثلاً: منطق‌الطیر: ۲۱۲). اگر صفحهٔ دیوان مشخص نبوده، تنها نام شاعر در ذیل بیت مورد استشهداد قید شده‌است.

(ز) تمام القاب و عناوین، برای رعایت اختصار، از جملو نامها حذف شده‌اند.

(ح) شماره‌هایی که پس از نام سوره‌های قرآن آمده‌اند، شماره‌های آیات هستند که بر اساس المعجم‌المفهرس للآفاظ القرآن الکریم داده شده‌اند.